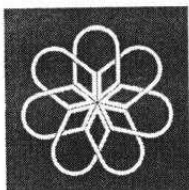


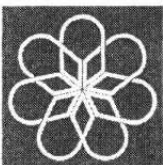
مجموعه آثار ۱۳



فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت

محمد تقی جعفری

تدوین و تنظیم: عبد الله نصری



موسسه تدریس و نشر علامه جعفری

Muhammad Taghi Jafari

مجموعه آثار ۱۳

فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت

نویسنده: محمدتقی جعفری

چاپ: مبین

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۰۸۹۶-۲

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

تطبیق و تصحیح:

علی جعفری، زهره محمدعلی،

میترا رفیع زاده، رامین نعمتی

تدوین و تنظیم: عبدالله نصری

(استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی)

تنظیمات رایانه ای: رویا عزیزی موسوی

طراح جلد: سعید عجمی

سرشناسه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲، ۱۳۷۷.

Muhammad Taghi, Jafari Tabrizi

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت / محمدتقی

جعفری، تدوین و تنظیم عبدالله نصری، تطبیق و تصحیح علی جعفری

(و دیگران)

مستخلصات نشر: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۹۹.

مستخلصات ظاهری: ۵۴۸ ص.

فروست: مجموعه آثار ۱۳.

شابک: ۱۲۰۰۰۰۰ ریا، ۹۶۴-۶۶۰۸۹۶-۲

وضعیت فهرست نویسی: ف.

یادداشت: تطبیق و تصحیح علی جعفری، زهره محمدعلی، میترا

رفیع زاده، رامین نعمتی.

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش

موضوع: Islamic Education

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: Islamic Ethics

شناسه افزوده: نصری، عبدالله، ۱۳۳۲ -، تنظیم کننده

شناسه افزوده: جعفری، علی، ۱۳۴۳ -، مصحح

شناسه افزوده: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

شناسه افزوده: Allameh Jafari Institute

رده بندی کنگره: BP230 / 18

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۸۳۷

شماره کتاب شناسی ملی: ۷۲۷۵۶۴۸

تهران / فلکه دوم صادقیه

بلوار کاشانی / خیابان حسن آباد

کوچه ۴ / پلاک ۲۲ / طبقه دوم

تلفن: ۰۲۱-۴۴۰۹۱۰۴۲ / ۴۴۰۵۴۵۳

نمابر: ۰۲۱-۴۴۰۷۰۲۰۰

کلیه حقوق نشر مکتوب

و الکترونیک برای این مؤسسه

محفوظ است.

WWW.ostad-jafari.com

Info@ostad-jafari.com

نمایه مطالب

بیشگفتار	۱۷
بخش اول: اصول ثابتة انسانی در ارتباطات چهارگانه	۲۵
فصل ۱- ریشه‌های اساسی ثابت‌ها و ارتباط آنها با متغیرات	۲۷
انواع ثابت‌ها با نظر به اصالت و وسعت مفاهیم آنها	۲۹
ملاک اصالت و وسعت مفاهیم ثابت‌ها	۳۰
ثابت مطلق	۳۰
ثابت‌های نسبی	۳۰
احکام اولیه اسلامی و نیازهای ثابت	۳۱
توضیحی درباره تغییر احکام اولیه	۳۴
فصل ۲- ثابت‌ها در ارتباط انسان با خویشتن	۳۹
۱- ثابت‌ها در ارتباط انسان با خویشتن، «ان چنان که هست»	۳۹
۱- اصل صیانت ذات	۳۹
۲- انسان جاننداری است دارای دو بعد مادی و معنوی	۴۴
۳- اصل حیات شایسته	۴۴
۴- انسان دارای کرامت و شرف ذاتی است	۴۵
۵- اصل آزادی مسئولانه	۴۵
۶- اصل ضرورت تعلیم و تربیت‌پذیری	۴۵
۷- اشتیاق جدی انسان برای وصول به کمال	۴۶
۸- فرهنگ‌گرایی	۴۶
۹- تمایل شدید برای دریافت موقعیت در جهان هستی	۴۸
۱۰- نیاز انسان به پاسخ برای چهار سؤال اساسی	۵۱
علم است یا حق‌بازی؟	۵۲
۲- ثابت‌ها در ارتباط انسان با خویشتن، در قلمرو بایستگی‌ها	۵۶

ثابت‌های ارتباط انسان با خویشن در قلمرو بایستگی‌ها	۵۶
۱- اصول ثابتۀ در صیانت ذات در «بایستگی‌های» حیات طبیعی	۵۶
۲- اصول ثابتۀ در صیانت ذات در «بایستگی‌های» حیات مطلوب	۵۷
۳- اصول ثابتۀ در صیانت ذات در «بایستگی‌های» حیات معقول	۵۹
ثابت‌های ارتباط انسان با خویشن در قلمرو شایستگی‌ها	۵۹
۱- اصول ثابتۀ در صیانت ذات	۵۹
۲- اصول ثابتۀ در صیانت ذات	۶۰
۳- اصول ثابتۀ در صیانت ذات، در «شایستگی‌های» حیات معقول	۶۰
فصل ۳ - ثابت‌ها در ارتباط انسان با خدا	۶۱
قلمرو یکم: انسان «آن‌چنان که هست»، در ارتباط با خدا	۶۲
قلمرو دوم: انسان «آن‌چنان که باید»، در ارتباط با خدا	۶۴
فصل ۴ - ثابت‌ها در ارتباط انسان با جهان هستی	۷۱
قسم یکم - ثابت‌ها در ارتباط انسان «آن‌چنان که هست»، با جهان هستی	۷۱
قسم دوم - ثابت‌ها در ارتباط انسان «آن‌چنان که باید»، با جهان هستی	۷۷
فصل ۵ - ثابت‌ها در ارتباط انسان با افراد هم‌نوع خود	۸۱
۱- اصول ثابتۀ مذهبی	۸۱
۲- اصول ثابتۀ حقوقی	۸۲
۳- اصول ثابتۀ سیاسی	۸۴
۴- اصول ثابتۀ اخلاقی در قلمرو انسان «آن‌چنان که هست»	۹۰
دین الهی، ریشه ثابت و اساسی اخلاق	۹۲
وجدان، دومین ریشه ثابت و اساسی اخلاق	۹۳
بخش دوم: ارکان تعلیم و تربیت	۹۵
مقدمه	۹۷
فصل ۱ - رکن یکم - مبانی تعلیم و تربیت	۱۰۱
۱- منابع اولیه تعلیم و تربیت	۱۰۱
الف) کتاب الله	۱۰۱

- ب) سنت پیامبر اکرم (ص) ۱۰۱
- ج) اجماع دانشمندان ۱۰۱
- د) عقل ۱۰۲
- تقسیم‌بندی مبانی تعلیم و تربیت ۱۰۳
- یکم - مبانی ثابت ۱۰۳
- دوم - مبانی متغیر ۱۰۳
- دو نوع فعالیت عقل (انواع عقل) ۱۰۴
- الف) عقل نظری معمولی ۱۰۴
- نتیجه فعالیت عقل نظری ۱۰۶
- ب) عقل سلیم (عقل کامل) ۱۰۶
- تعریف عقل کامل ۱۰۷
- عقل و آراء مختلف ۱۰۷
- الف) عقل از منظر حکمای اسلامی ۱۰۷
- حکمای اسلامی و جایگاه عقل سلیم ۱۰۷
- ب) عقل از منظر کانت ۱۰۹
- ج) عقل از منظر امام محمد باقر (ع) ۱۱۰
- د) عقل از منظر پیامبر اکرم (ص) ۱۱۱
- ۲- اصول، قواعد و اهداف تعلیم و تربیت ۱۱۲
- اصل یکم - اصول و قواعدی که تعلیم و تربیت باید ۱۱۲
- ضرورت تربیت از دیدگاه یک متفکر (فردریک مایر) ۱۱۳
- نقدی بر نظریه ویلیام جیمز (خود گسترده‌تر) ۱۱۴
- دو کار مهم تربیت ۱۲۳
- بدان خود گسترده‌تر نام داده است ۱۲۶
- اصل دوم - موضوع اصلاح تعلیم و تربیت ۱۲۸
- تربیت از منظر اندیشمندان غربی ۱۲۸
- تجربه و تربیت ۱۳۵

پیشگفتار

از بزرگ‌ترین مسائل حساس که در شناسایی‌های حیات انسانی در اغلب قرون و اعصار، اذهان را به خود مشغول داشته، مسئله «اخلاق» است. درباره اهمیت اخلاق، همین مقدار کافی است بگوییم که: اخلاق می‌کوشد در درون افراد بشری عواملی را ایجاد کند تا آنان بتوانند بدون ترس از کیفر، از ارتکاب جرم خودداری کنند و بدون طمع در پاداش، نیکی‌ها را انجام دهند و ضرورت شناخت حق و کوشش در راه آن را از نیروی درونی خود دریافت کنند. آنچه که از ملاحظه سرگذشت بشریت احساس می‌شود، این است که جمع شدن افراد با یکدیگر در زندگی اجتماعی، اغلب روی احتیاج افراد به یکدیگر بوده است. از طرفی، غریزه سودجویی شخصی میان این افراد یک رابطه تضاد ایجاد می‌کند؛ بدین معنی که: غریزه سودجویی، تمایلات افراد را به تصادم می‌کشانند. با این طبیعت اجتماعی بشری که اساس آن روی تناقض قرار گرفته است، آیا لزومی ندارد که با ایجاد فضایل اخلاقی و تربیت وجدانی صحیح، همان احتیاج و سودجویی را که منشأ تناقض است، تعدیل کرده و حدود سودجویی شخصی را به او تعلیم دهیم؟

اگر گردانندگان حوامع بشری اهمیتی به زندگی مردم ندهند، و معلمان و مربیان با تعلیم و تربیت انسان‌ها در مسیر «حیات معقول» آنان، تمایلات تهاجمی موجود در درون مردم را به تمایلات تعاون و هماهنگی مبدل کنند، قطعی است که حیات انسان‌ها در وضعی که در این دوران ماشینی گرفتار آن شده‌اند، نجات پیدا خواهد کرد. ما نمی‌توانیم به هیچ وجه منکر شویم که در امتداد طولانی تاریخ انسانی، قراردادهای سیاسی و اجتماعی و کیفرهایی وجود داشته که اغلب به نظر مقامات حاکمه، مناسب اجتماع وضع شده است؛ خصوصاً در قرون معاصر که بسیاری از کشورهای متمدن توانسته‌اند مطابق خواص اجتماعی خودشان، قراردادها و کیفرهای مناسبی وضع کنند. با این حال، آیا به همان مقدار که انتظار می‌رفت، توانسته‌اند از تعداد ارتکاب جرایم و جنایات بکاهند؟ آن مربیانی که بعد والای اخلاقی انسان‌های مورد تربیت خود را تقویت نمی‌کنند و آن را به فعلیت نمی‌رسانند و در عین حال مراکز دانش و منابع پیشرفت، هزاران نوع نیرو و اسلحه در اختیار انسان‌ها می‌گذارند، کاری جز آماده کردن میدان برای تنازع در بقاء انجام نمی‌دهند. البته معلوم است که در این میدان خطرناک‌تر از جنگل، پیروزی با کیست و شکست از

آن کیست! مسئله در تربیت‌های فردی هم از این قرار است. اگر درون انسان را اخلاق شکوفا سازد، تلاش و تکاپو برای گرداندن یک انسان از مرحله طبیعی به نفسی و از نفسی به عقلی و از عقلی به حکمی و از این مرحله به عرفانی، نتیجه‌ای جز بارقه‌های موقت و گاهی امیخته با تخیلات در بر نخواهد داشت.

ایا فساد اخلاقی بسیار شرم‌آور، بی‌اعتنایی شدید قدرتمندان درباره قوانین و مقررات، افزایش استمراری وضع قوانین پیچیده برای کشف فریب‌کاری‌ها و لجاجت‌ها و مهارت‌هایی که در طریق کشف واقعیات مخفی شده به دست بشر اخلاق سوخته، و ادامه جنگ و کشتارهای مستقیم و غیر مستقیم - که شامل انواع فراوانی از آنها هر لحظه هزاران نفر را از حیات خود محروم می‌کند - روشن‌ترین دلیل آن نیست که قوانین حقوقی تاکنون کاری در پیشرفت تکاملی بشر انجام نداده‌اند؟ بلکه باید گفت: همین قوانین حقوقی، از آن جهت که به عنوان عالی‌ترین نظم‌دهنده حیات دسته‌جمعی بشر تلقی می‌شود، در واقع تنها کاری که انجام می‌دهد، بستن دست و پای ضعیفان و بینوایان و تسلیم کردن آنان به قدرتمندان است. لذا، امید انسان‌ها را به شناخت و به کار بستن قوانینی دیگر به نام «اخلاق مارتین» بر باد فنا می‌دهد.

اینکه معرفت واقعی همراه با ترکیه نفس و تخلق به اخلاق الله، انسان را از طبیعت پست به اوج شعاع عظمت الهی اعتلا می‌دهد، نه تنها به عنوان یک حقیقت مورد ارزو و اشتیاق همه انسان‌های آگاه واقعیت دارد، بلکه هدف واقعی ادیان آسمانی و همه طرفداران اخلاق انسانی است. البته مقصود ما از تخلق به اخلاق الله، یک پند و اندرز معمولی نیست، بلکه بیان علت حقیقی انسان شدن است که آدمی را از مرز جانوران بالاتر می‌برد و آنچه را با چشم معمولی دیدنی نیست، برای او قابل دیدن می‌سازد؛ چنان که دختری برای چشیدن عاطفه مادری، راهی جز فرزند داشتن ندارد. عاطفه مادری واقعی است که نه دیدنی و نه لمس‌کردنی است؛ نه با ذائفه معمولی می‌توان آن را چشید و نه با گوش می‌توان آن را شنید و نه با بینی می‌توان آن را استشمام کرد، بلکه تنها راه دریافت این عاطفه، به فعلیت رسیدن بعد مادری است؛ چنان که انکور شدن غوره، بیش از یک راه ندارد و آن عبارت است از: حرکتی طبیعی که باید به سوی 'انکور شدن' سپری کند.

اگر به ضرورت قانون فوق‌العاده اساسی تعلیم و تربیت در همه صنایع و علوم و معارف بشری، حتی برای دریافت‌ها و گردیدن‌های عرفانی توجه داشته باشیم، به این نتیجه قطعی می‌رسیم که

در امور مزبور، هیچ انتقالی از مرحله پایین به مرحله بالا برای بشر امکان پذیر نیست، مگر به وسیله تعلیم و تربیت، راهنمایی و ارشاد، یا جوشیدن عوامل صعود از مرحله پایین به مرحله بالا از درون خود انسان.

همه تمدن‌های اصیل بشری، انبیای عظام الهی، حکما، نوابغ انسان‌شناس، اخلاقیون و فرهنگ‌سازان تاریخ انسانی در طول قرون و اعصار متمادی که هماهنگی و اتحاد انسان‌ها را هدف فعالیت‌های خود قرار داده بودند، می‌دانستند که اگر افراد بشر بخواهند به مقام هماهنگی و اتحاد برادری و برابری که اصیل‌ترین آرمان انسانی است، نائل شوند، قطعاً باید در صفات عالی و اخلاقی شایسته و والا که عوامل کمال هستند، به هم برسند، نه در مراحل پست حیوانی و صفات جمادی و ماشینی. دلیلی که می‌توان برای این اصل ارائه کرد، این است: هر اندازه انسان از صفات کمالی و اخلاقی عالی برکنارتر باشد، به همان اندازه تحت تأثیر «خود طبیعی حیوانی» قرار می‌گیرد؛ همان «خود طبیعی» که در حیوانات به طور محدودتر وجود دارد. در حالی که آن «خود طبیعی» که در انسان مشغول مدیریت و سازماندهی و توجیه همه موجودیت انسانی است، به علت فراوانی و تنوع استعدادهای دگرگون‌کننده بسیار بر مصلحتی که در انسان وجود دارد، از تأثیر و تأثر بسیار گسترده و عمیق با جهان هستی و با هم‌نوع خود برخوردار است. این خود طبیعی، نه عدالت می‌فهمد و نه همدردی؛ نه عواطف و احساس و تعقل و وجدان برای آن مطرح است و نه با تکامل و ترقی و فرهنگ سروکار دارد، در صورتی که بدون دریافت و عمل به مقتضای این امور کمالی، هماهنگی و اتحاد برادری و برابری میان انسان‌ها، افسانه‌ای بیش نبوده و نخواهد بود، زیرا با نظر به مقتضای ذات خود طبیعی که خودخواهی و تلاش برای حیات مطلوب شخصی است، تضاد و تراحم و جنگ و خونریزی یک جریان طبیعی خواهد بود؛ چنان که در سراسر تاریخ مشاهده می‌شود.

همه متفکران و مکتب‌هایی که مبدئی برای هستی انسان نشناخته‌اند، پاسخ آنان درباره هدف زندگی انسان‌ها، از تعدادی مفاهیم بی‌اساس تجاوز نکرده و در ابهاماتی غیر قابل حل و در سؤالات رنج‌بری منتهی به بن‌بست غوطه‌ور شده‌اند. لذا، این‌گونه متفکران به هیچ وجه نمی‌توانند انسان‌ها را به فراگرفتن ارزش‌ها و فضایل کمالات روحی نظیر «اخلاق» توصیه کنند. در نتیجه، اخلاق و علوم اخلاقی از نظر کسانی که مبدأ و هدف والایی برای انسان معتقد نیستند، نه تنها بیهوده است، بلکه باید معرفت و عمل اخلاقی را از صحنه حیات انسان‌ها دور کرد تا در این زندگی، بی‌مبدأ و بی‌هدف، غرایز و تمایلات بی‌اصل خود را به هر نحوی که می‌خواهند، اشباع کنند. حتی

ادعای مکتب انسانی جدید (امانیسم) که به طور اجمال عبارت است از: «لزوم پرورش استعدادهای انسانی برای برخورداری هرچه بهتر از دو ارتباط: ارتباط انسان با طبیعت و ارتباط انسان با هموعان خود در زندگی طبیعی محض، و لزوم پذیرش برخی از اصول اخلاقی که تنها تضاد و تراحم انسان‌ها را با یکدیگر منطقی می‌سازد»، اخلاق به عنوان وسیله و ابزار کمکی برای حقوق تلقی می‌شود! و حقوق‌ها نیز برای جلوگیری از دریده شدن انسان‌ها به دست یکدیگر وضع می‌شوند! در صورتی که اخلاق از دیدگاه ادیان الهی و عرفان مثبت، شکوفایی حقیقت در درون آدمی است، نه یک وسیله و کمک برای اجرای حقوق.

متفکران عالی‌مقام، به ویژه ارسطو از قدما، و دانشمندان اسلامی نظیر غزالی و نراقی، و از متأخرین مغرب‌زمین: کانت، سانتیهلر، پول فولکیه، جان دیویی، آلفرد نورث وایتهد و برخی متفکران دیگر، مطالب مهمی را در باب اخلاق بیان کرده‌اند. اگر اخلاق را چنین توصیف کنیم که عبارت است از: «شکوفایی روح برای جذب به نیکی‌ها و آرمان‌های معقول به وسیله وجدان بیدار»، بی‌تردید همان‌گونه که شناخت علمی هستی با بعد اخلاقی کاملاً امکان‌پذیر است، همچنین دریافت هستی با بعد اخلاقی نیز کاملاً ممکن بوده، بلکه با نظر به هویت دریافت و اخلاق می‌توان گفت: هماهنگی و تکمیل آن دو با یکدیگر، بسیار روشن‌تر و تلازم میان آن دو قطعی‌تر به نظر می‌رسد. با یک نظر دقیق می‌توان گفت: کسانی که از اخلاق بی‌کم‌برخوردار نیستند، همواره با چهره‌ای مبهم و تاریک از هستی، با هستی رویاروی می‌شوند، زیرا پلایشگاه درونی آنان از تصفیه واقعیاتی که از هستی به درونشان وارد می‌شود، ناتوان است. آنان همه واقعیات هستی را هوی و بی‌اساس می‌بینند، زیرا درونشان را تمایلات بی‌اساس اشغال کرده، از این‌رو هرگز دنیا را جدی نمی‌گیرند و چنان که بعضی از مردم در این دنیا به دلیل سخن‌بازی و سخن‌بافی، موجودیت خود را به سخن مبدل می‌کنند:

ما چو خود را در سخن آغشته‌ایم کز حکایت، ما حکایت گشته‌ایم^۱

همچنین، انحراف از اخلاق عالی انسانی و هوا بازی و هوا بافی، موجودیت آنان را به هوی مبدل می‌سازد و با آن موجودیت هواپرستانه، جهان هستی را نیز جز هوا چیز دیگری نمی‌بینند! در صورتی که دارنده اخلاق عالی انسانی، چون که قانون موجودیت مغزی و روانی خود را به خوبی

درک و دریافت کرده و حرکت خود را بر مبنای همان قانون قرار داده است، لذا قانون هستی را که اداره‌کننده موجودیت اوست، به خوبی درک و دریافت می‌کند.

آن نور الهی که جهان را برای انسان روشن می‌کند، ناشی از افزایش علوم حرفه‌ای نیست، بلکه ناشی از باز شدن آن بینایی درونی است که فقط با اشتیاق به رشد روحی و تلاش در راه وصول به آن عملی می‌شود. این تلاش، بدون تخلق به اخلاق‌الله که مقدمه آن، گذشت از هوا و هوس و خودخواهی و قدرت‌پرستی است، امکان‌پذیر نیست. اگر از یک انسان محقق و آگاه پرسیده شود: از اساسی‌ترین علل سقوط شخصیت و بُعد تکاملی ذات بشر، سه علت را بشمارید، قطعاً یکی از آن علل همین است که: از زمان بروز پرستش ناآگاه علم، نه علاقه منطقی به علم که ضروری‌ترین پایه ادامه حیات انسان‌هاست - پدیده والای اخلاق در امواج ظلمات جهل و خودخواهی‌های بشر از دیدگاه‌های انسان‌ها ناپدید شد. یعنی هنگامی که خواستید بگویید: انسان‌ها باید در مقابل حق و حقیقت خاضع باشند، این پاسخ را دادند: «این، یک مسئله اخلاقی است و آن را به عهده دستورهای اخلاقی بگذارید؛ ما درباره علم صحبت می‌کنیم!» وقتی خردمندان انسان‌شناس گفتند: قدرت‌ها را در اصلاح حال انسان‌ها به کار جریید و نگذارید قدرت‌ها عامل هلاکت و بدبختی مردم باشند، بت پرستان علم پرست‌نما گفتند: «خواهشمندیم این مسئله اخلاقی را هم بگذارید با خطوط بسیار زیبا در کتاب‌های مربوط به آثار خطاطان (خوشنویسان) مطالعه کنیم و آنها را بیرون بیاورید و بگذارید ما کار علمی خودمان را انجام دهیم!» اگر بگویید: علم و معرفت را با آن قداستی که داشت، دوباره به عرصه تفکرات بشری وارد و حیات انسان‌ها را با ارزش حقیقی و ماهیت واقعی خود اداره کنید، باز حتماً چنین پاسخی خواهید شنید: «قداست و امثال این مفاهیم (مفاهیم ارزشی) را در مقابل آن مسائل و جریانات علمی که ما را به کشتار دسته‌جمعی انسان‌ها می‌رساند! و چه بسا سرانجام روزی کره زمین را به خاکستر مبدل کرده و گرد آن را به فضای بی‌کران بپاشد، برای ما مطرح نکند!» یعنی ما علم می‌خواهیم، اگرچه به خاطر هدف‌گیری‌های خودخواهانه و سودپرستانه، ما را به نابودی مطلق بکشاند.

آیا تفکیک اصول عالیه اخلاقی از نظام‌های حقوقی نیز باعث تشدید احساس فشار و سلب آزادی و مختصات فردی شده است؟ به این معنی که: اگر مدیریت‌های بشری درصدد برمی‌آیند تا نظام‌های حقوقی را با قضایای تکاملی اخلاق آبیاری کنند، آیا نظام‌های حقوقی غیر از قرار

دادن ساختمان‌های مجلل روی قله‌های آتشفشان، مسیر تاریخ بشر را به سمت رشد و تکامل قرار می‌دادند؟ به طور قطع، عدالتی که برای تصور و پذیرش و عمل به حقوق بشر لازم است، بدون تخلیق به اخلاقی عالیة انسانی امکان‌پذیر نخواهد بود. شما وقتی به کتاب‌ها و تدریس‌های رسمی دانشگاه‌های دنیا می‌نگرید، می‌بینید اخلاق را معمولاً مجموعه‌ای از اعمال و عقاید ساخته‌شده اجتماع هر قوم و جامعه‌ای معرفی می‌کنند و اصلتی برای آن قائل نیستند، و اگر هم اصلتی برای آن در نظر بگیرند، با مبانی و اصولی که درباره علوم انسانی و ارزش‌های انسانی دارند، نمی‌توانند اصلت یادشده را اثبات کنند.

اگر در مبانی اساسی اخلاق دقت کنیم و آن را از خوش‌رویی و نرمی در برخورد با هموعان که گاهی اوقات چیزی جز آراستن خود برای دیگران نیست، تفکیک کنیم، می‌توانیم بگوییم که یکی از اساسی‌ترین و باشرافت‌ترین عوامل شناخت، «اخلاق» است؛ اخلاقی که عبارت است از: شکوفایی همه ابعاد مثبت انسانی در مسیری که به سمت هدف اعلای زندگی پیش گرفته است. این تفسیر برای اخلاق، هواداران قوامی از انسان‌شناسان صمیمی شرق و غرب دارد.

مقصود از اخلاق، خوش‌برخوردی و نرم‌خویی و نشان دادن دندان‌ها از شکاف لب‌ها به مردم نیست که خنده نامیده می‌شود، بلکه مقصود، همان شکوفا شدن ابعاد مثبت یک امت است که آنان را برای تحصیل «حیات معقول» - که رکن اساسی آن، سلامت است - به تکاپو می‌اندازد.

اگر اخلاق به این معنی است که انسان با داشتن آن می‌تواند از انگیزه‌هایی که به نفع او و به ضرر دیگران است، صرف‌نظر کند، و همچنین انسان با داشتن آن نیرو، آنچه را که برای خود می‌پسندد، برای دیگران نیز بپسندد و آنچه را که برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران نیز نپسندد، نه تنها این پدیده شایسته تحلیل را در عده‌ای از افراد می‌بینیم، بلکه دوست داریم همین حالت روانی در ما هم وجود داشته باشد. البته ضروری است که تقویت این پدیده را در افراد جوامع، جزء قوانین جدی محسوب کنیم، زیرا در اثر تقویت این نیرو، علاوه بر لذتی خاص که افراد احساس خواهند کرد، جرم و جنایت‌ها هم تقلیل خواهد یافت. انکار شایستگی اخلاق و حتی انکار ضرورت آن، مساوی انکار شخصیت انسانی است. مگر نه این است که انسان با داشتن نیرویی که بتواند به وسیله آن نیرو، خود را در مقابل انگیزه‌های حیوانی زودگذر کنترل کند، شخصیت خود را به دست می‌آورد؟